

بررسی پدیده نوستالژی (غم غربت) در شعر نادر نادرپور

معصومه صادقی^۱

چکیده

نوستالژی یا غم غربت ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان دارد و از روانشناسی وارد ادبیات شده است. حسرت و یاد گذشته، موجب بروز غم و اندوه در در انسان می‌شود؛ به عبارت دیگر نوستالژی، دلتنگی نسبت به روزگار خوش گذشته و میل و اشتیاق بازگشت به آن دوران است. نوستالژی از موضوع‌های مهم در دوره معاصر است که در اشعار شاعران بازتاب یافته است. نادر نادرپور از جمله شاعرانی است که دلتنگی نسبت به گذشته و یادکرد آن در سروده‌هایش بسامد فراوانی دارد. محیطی که شاعر در آن می‌زیسته و عاطفه و احساس عمیق وی موجب برانگیخته شدن حس نوستالژیکی در نادرپور شده است. این پژوهش بر آن است تا به شیوه توصیفی-تحلیلی به بررسی عوامل ایجاد غربت و احساس دلتنگی نسبت به گذشته در شعر این شاعر معاصر بپردازد. یافته‌ها نشان از آن دارد که مضامین نوستالژیکی همچون غم غربت، دوران کودکی، دوری از معشوق، آرمان‌شهر و خاطرات جمعی در شعر نادرپور نمود بیشتری یافته است.

واژگان کلیدی: نوستالژی، غم غربت، حسرت، شعر معاصر، نادر نادرپور.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران؛

m.sadeghi@iau-garmsar.ac.ir

۱- مقدمه

نوستالژی یا غم غربت واژه‌ای است فرانسوی که ریشه در علم روانشناسی دارد و از آنجا وارد سایر حوزه‌های علوم انسانی از جمله ادبیات شده است. نوستالژی یک احساس عمومی و طبیعی در میان انسان‌هاست. هرگاه انسان در ذهن و ضمیر خود به گذشته بیندیشد، با مرور آن دچار غم و اندوهی توأم با لذت می‌شود. داشتن خاطره برای هر فردی طبیعی است و هر انسانی در خلوت و تنهایی خود خاطراتش را مرور می‌کند، اما وقتی یادآوری خاطرات برای فرد به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دل‌تنگی می‌کند (شریفیان، ۱۳۸۵: ۵۳). بازگشت به گذشته و واکاوی آن گاه با غم و اندوه همراه است؛ «غم و اندوهی که لذتی سکرآور به همراه دارد» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹) و نه تنها دردناک نیست، بلکه یادآوری لحظه‌های خوش گذشته موجب شادمانی انسان نیز می‌گردد. هر اندازه فاصله میان زمان حال و گذشته طولانی‌تر باشد، شرایط برای شکل‌گیری نوستالژی در فرد بیشتر و بهتر فراهم می‌شود.

بیان مسأله و سوالات تحقیق

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنی «بازگشت» و «algia» به معنی «درد و رنج» است (رضایی، ۱۳۸۷: ۴۳). در فرهنگ واژه‌های دخیل فارسی این کلمه را در معنی حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، آرزوی گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹/۴) به کار برده‌اند. این واژه در فرهنگ‌نامه آکسفورد احساسی از غصه آمیخته با لذت معنی شده و به احساساتی گفته می‌شود که هنگام یادآوری خاطرات خوش گذشته به انسان دست می‌دهد (Hornby, 2005: 1036)؛ در واقع باید گفت نوستالژی اصطلاح روانشناسی است که ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان دارد. «ضمیر ناخودآگاه شخص شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده و تجسّمات ناخوشایند است» (یونگ، ۱۳۸۳: ۸۸) که در شرایط متفاوت زمانی می‌تواند بروز یابد و در ذهن تداعی شود. این واژه را نخستین بار یک پزشک سوئیسی به نام «جوہانس هوفر» به کار برده است (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

یکی از پرکاربردترین تعاریفی که برای این واژه به کار برده‌اند «غم غربت» است. توربر (Thurber) مفهوم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود (88: Thurber, 1999). این دوری و جدایی «با واکنش‌هایی همراه است که در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا صورت می‌گیرد» (Archer, 1998: 404). همچنین تیلبرگ (Tilburg) احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خُلق افسرده، شکایت جسمانی و بازخوانی گسترده اندیشه درباره خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود (Tilburg, 1997: 802).

البته باید گفت غربت در نوستالژی در مفهومی وسیع‌تر به کار رفته و شامل دور شدن از مکان یا زمانی خاص در گذشته می‌شود. گاه نوستالژی را رؤیایی می‌دانند «که از دوران گذشته پراقتدار نشأت می‌گیرد؛ گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامتی‌شان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آنها راهی برای گریز است، اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشتند» (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱). حسرتی که در نوستالژی مطرح می‌شود، بیش از همه با اصول مکتب رمانتیک پیوند دارد. یکی از این اصول «گریز و سیاحت» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی و جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست» (سیدحسینی، ۱۳۶۶: ۹۲). رمانتیک‌ها در این سفرهای رؤیایی که گاه با واقعیت همراه است، در پی دست‌یافتن به مدینه فاضله یا شهر آرمانی و در آرزوی یافتن زیبایی مطلوب هستند.

از سویی دیگر نوستالژی با «خاطره» نیز ارتباط پیدا می‌کند «یکی از ستون‌های اصلی نوستالژی بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره است» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۸). خاطره ممکن است جمعی یا فردی باشد. خاطره زمانی وارد حوزه جمعی می‌شود که تعداد افرادی که قادر به یادآوری آن هستند، افزایش یابد. «واژه خاطرات جمعی که برای اولین بار توسط موریس هالبواکس به کار رفته به معنای خاطراتی است که گروهی از انسان‌ها در آن سهیم بوده آن را

به دیگران انتقال داده و در شکل‌گیری آن دخالت دارند» (میر مقتدایی، ۱۳۸۷: ۷). در این صورت است که شاعر با پناه‌بردن به آرمان‌شهری که در ذهن خود متصور می‌شود، به یادآوری خاطرات خود می‌پردازد. «عشق و زندگی عاشقانه و سفرها از نوع خاطرات فردی تلقی می‌شوند که تکرار آن‌ها به خاطر نارضایتی از وضع موجود، منجر به ایجاد حس دلتنگی می‌گردد» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۵۷).

عوامل ایجاد نوستالژی در فرد عبارتند از:

- ۱- از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که با غم و اندوه همراه است؛
- ۲- حبس و تبعید،
- ۳- حسرت بر گذشته؛
- ۴- مهاجرت؛
- ۵- یادآوری خاطرات کودکی و جوانی؛
- ۶- غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

مؤلفه‌های اصلی غم غربت عبارتند از: ۱- دلتنگی برای گذشته ۲- گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت‌آمیز ۵- اسطوره‌پردازی ۶- آرکائیسیم ۷- پناه بردن به آرمان‌شهر (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

نوستالژی در شعر شاعران معاصر نمود خاصی یافته است. نادر نادرپور (۱۳۰۸-۱۳۷۸ ه.ش) از شاعران معاصر ایران است که شاخصه‌های نوستالژی در اشعارش برجسته است. این شاعر معاصر در تهران به دنیا آمد و پس از مدتی برای ادامه تحصیل به فرانسه سفر کرد. پس از بازگشت به ایران مدتی در وزارت فرهنگ مشغول به کار شد، سپس به ایتالیا سفر کرد و در

آنجا به مطالعه ادبیات ایتالیایی پرداخت. در سال ۱۳۶۵ به دعوت بنیاد فرهنگ ایران به آمریکا سفر کرد و تا پایان عمر در آنجا ماند.

نادرپور از شاعران موفق و تأثیرگذار در ادبیات معاصر ایران است که در بیان عواطف و احساسات خود در شعر به شیوه رمانتیک نزدیک شده است. تصاویر زیبا، ترکیبات بدیع و زبانی نرم از ویژگی‌های شعر اوست. با توجه به اینکه این شاعر معاصر بخشی از عمر خود را در خارج از کشور سپری کرده است، در شعر او غم و اندوهی عمیق موج می‌زند که حاصل دوری از وطن و زندگی در غربت است.

این پژوهش بر آن است تا به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

۱- چه عواملی موجب شکل‌گیری نوستالژی در سروده‌های نادر نادرپور شده است؟

۲- کدام یک از مؤلفه‌های نوستالژی در اشعار این شاعر معاصر برجسته‌تر است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف از این پژوهش بررسی برخی از مؤلفه‌های نوستالژی در سروده‌های نادر نادرپور است. با توجه به آنکه بخشی از افکار و اندیشه‌های هر شاعر ریشه در گذشته او دارد که در زمان حال انعکاس یافته و بیانگر عواطف و احساسات درونی اوست، انجام این پژوهش به لحاظ پی بردن به عواملی که زمینه‌ساز بروز و بازتاب عواطف و احساسات این شاعر گشته ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در ادبیات فارسی پژوهش‌های مختلفی در زمینه نوستالژی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

«بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی» (۱۳۹۲) به قلم محمود عباسی و یعقوب فولادی، ادبیات پارسی معاصر، «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» (۱۳۸۶) از مهدی شریفیان، «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث» (۱۳۸۵) نوشته مهدی شریفیان و شریف تیموری، مجله کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق» (۱۳۸۹) از نجمه نظری و فاطمه کولیوند، متن پژوهی ادبی، «بررسی و تحلیل نوستالژی در اشعار فروغ فرخزاد» (۱۳۹۹) به قلم معصومه صادقی، مطالعات زبان فارسی، اما تاکنون پژوهشی در زمینه بررسی نوستالژی در شعر نادر نادرپور با رویکرد جدیدی که در این مقاله بدان پرداخته شده صورت نگرفته است.

بحث و یافته‌های تحقیق

۱-۲- مؤلفه‌های نوستالژی در شعر نادر نادرپور

۱-۱-۲- نوستالژی دوران کودکی

نوستالژی با خاطره رابطه تنگاتنگی دارد؛ به عبارت دیگر یکی از ستون‌های نوستالژی یادآوری خاطرات است. یادآوری خاطره ما را با تاریخ و گذشته پیوند می‌دهد. یکی از مؤلفه‌های نوستالژی یادآوری خاطرات دوران کودکی است. لوکاج بر این باور است که شاعر پیوسته به «عصر طلایی خود» می‌نگرد و خاطرات کودکی خود را مرور می‌کند. از دیدگاه فردریش شلگل، کودکی «دوره پهلوانان، عشق و افسانه پریان» است که شاعر رماتیک از آن روزگاران با حسرت یاد می‌کند. (سه‌یر؛ لویی، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

برجسته‌ترین ویژگی شعر نادرپور بازگشت به گذشته و دوران کودکی است. او با حسرت و دلتنگی به آن دوران می‌نگرد و با پناه بردن به روزگاران پیشین و مرور خاطرات شیرین آن، از زمان حال فاصله می‌گیرد.

نادر نادرپور در چهل و یک سالگی شعری به نام «گشت و بازگشت» سروده است. شاعر در این قطعه شعر نوستالژیکی به دوران کودکی خویش برمی‌گردد و بازگشتی لذت‌آور به دنیای کودکی دارد: «سفر به دهکده سبز کودکی کردم/ سفر به سایه پروانگان در آتش ظهر.../ دوباره

در تن ده سالگی فرورفتم / دوباره کودکی از دورها صدایم کرد / تمام شادی خورشید در نگاهم ریخت / به راز روشنی چشمه آشنایم کرد... / دیار کودکی ام سرزمین دوری بود / که چون سراب درخشید و سوی خویشم خواند» (نادرپور، ۱۳۸۱: ۵۶۰).

در این شعر نادرپور دوران ده سالگی خود را به یاد می‌آورد و از خانه‌ای یاد می‌کند که دریاچه‌های آن آبی و حیاطش سبز بود؛ خانه‌ای که در آن دوران کودکی خود را گذرانده است. در ادامه شاعر در دیار کودکی خود می‌گردد تا شاید نشانی از پدر و مادر خود بیابد، اما فضای خانه خالی از صدای مادر است و در کوچه هم نشانی از پدر نمی‌یابد.

در شعر «سفید و سیاه» از مجموعه «شام بازپسین» نادرپور بار دیگر از دنیای کودکی یاد می‌کند و به بازی‌های دوران کودکی خود (تیله بازی و تاب خوردن) اشاره می‌کند. او دوران کودکی را دوران سبزی ضمیر می‌خواند: «روزگار خردسالی من و جهان / سالیان خاک‌بازی من و نسیم / تیله‌بازی من و ستارگان / تاب‌خوردن من و درخت با طناب و نور» (همان، ۶۶۷).

شاعر در ادامه از قصه گفتن‌های دایه برای بچه‌ها سخن می‌گوید و احساس نوستالژیکی شاعر عمیق‌تر می‌شود و با بازگو کردن ایام دبستان (خاطرات درس و کلاس و مدرسه) احساس لذت می‌کند: «سالیان گل میان دفتر / میان صفحات کتاب / سالیان هم‌زبانی قلم / با مداد سوسمار اصل / سالیان جامه‌های کازرونی چهارفصل / چهره‌های ساده عروسکی / سالیان سبز / سالیان کودکی» (همان، ۶۶۸) و سرانجام شاعر با بیان کردن حالات و خاطرات دوران کودکی نارضایتی و سرخوردگی و دلواپسی‌های خود را بیان می‌کند.

«زمزمه ای در باران» شعری است که نادرپور در آن به دوران کودکی خود اشاره دارد: «من، خواب‌های کودکی‌ام را با گریه‌های پیری تعبیر می‌کنم / چون عکس برگ‌های بهاری / در آب‌های راکد پاییز» (همان، ۷۲۶).

نادر پور در این شعر به سوی صبح تولد و جنگل سرسبز کودکی می‌رود تا شاید طبل‌زدن قارچ‌های سبکیال را در زیر چتر کاج کهنسال ببیند.

نوستالژی در ادبیات به صورت رفتاری ناخودآگاه در شاعران بروز می‌کند و آنان در آثار خود با نگاهی به گذشته و یاد کردن از روزگاران پیشین، حس دل‌تنگی خود را در قالب سروده‌های‌شان به تصویر می‌کشند. یکی از مؤلفه‌های بارز نوستالژی غم غربت و دوری از وطن است. واژه غربت تنها در معنای دوری از وطن به کار نمی‌رود، بلکه این کلمه می‌تواند مفهوم وسیع‌تری را در بر بگیرد و بیگانگی انسان با محیط اطراف را شامل شود. «غربت در شعر نادرپور هم معنای خاصی پیدا کرده که فقط به مرزهای جغرافیایی ارتباط ندارد و همچون رشته‌های آثار آغازین او را به مجموعه خون و خاکستر پیوند می‌زند؛ گویی این درد در نهانی‌ترین لایه‌های ضمیر شاعر نفوذ کرده و چنان در نهاد او نشست که بخشی از خصوصی‌ترین احساسات و عواطف او شده است» (میلانی، ۱۳۶۸: ۳۰۲).

نادرپور بیست سال پایانی عمر خود را در دیار غربت سپری کرده است و همین امر سبب گردیده که غم غربت و تنهایی و نوستالژی دوری از وطن در بیشتر اشعارش دیده شود. بیان غم غربت در سروده‌های پایانی او - برخلاف سروده‌های آغازینش که بیشتر جنبه تغزلی دارد - جایگاه ویژه‌ای دارد. این مضمون در مجموعه‌هایی همچون «خون و خاکستر» و «زمین و زمان» بیشتر مشهود است.

او غربت و تنهایی خود را در مجموعه «از رم تا سدوم» از دفتر «صبح دروغین» که در پاریس سروده شده است، اینگونه بازگو می‌کند: «اینجا غروب رنگ چون دارد / باران صدای گریه تنهایی است / چشم ستارگان همه نابیناست / اینجا در این دیار / شب دردل من است / اینجا چو من غریب غمینی نیست / در وهم شب چراغ یقینی نیست» (نادرپور، ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۲) نادرپور در شعر «طلوعی از مغرب» از همین مجموعه بار دیگر از غربت می‌نالد و وطنش را سرزمین کودکی خود می‌داند و شرح دل‌تنگی خود را برای او بیان می‌کند: «آه ای دیار دور / ای سرزمین کودکی من / خورشید سرد مغرب بر من حرام باد / تا آفتاب توست در آفاق باورم» (همان، ۷۹۰).

شاعر خاک وطن را یادگاری از گذشته و میهنش را پاک‌تر و زلال‌تر از آب و آینه می‌داند: «ای خاک یادگار / ای لوح جاودانه ایام / ای پاک، ای زلال‌تر از آب و آینه» (همان، ۹۱). شاعر وطنش را خاک زرنگار و بام لاجوردی تاریخ می‌خواند و روشنی آن را همواره رهبر و راهنمای

خود می‌داند و در پایان شعر، وطن خود را زادگاه مهر خطاب می‌کند و امیدوار است که به وطنش بازگردد و آفتاب میهن را در برابرش ببیند:

«ای زادگاه مهر/ ای جلوه‌گاه آتش زرتشت/ یک روز ناگهان/ چون چشم من ز پنجره افتد بر آسمان/ می‌بینم آفتاب تو را در برابرم» (همان، ۷۹۲). نادرپور در شعرهای «خون و خاکستر» و «آینده‌ای در گذشته» و بر «آستان بهاران» از غربت می‌نالد و در سکوت تنهایی ناله‌های شکوه‌بار سر می‌دهد، وی در این اشعار گرفتار نوستالژی و دل‌بستگی شدیدی نسبت به ایران و زادگاه خود است: «چون روی به سوی غربت آوردم/ غم بار دگر به دیدنم آمد/ من خانه خود به غیر نسپردم/ تقدیر مرا زخانه بیرون کرد/ اکنون که دیار آشنایی را/ چون سایه خویش در قفا دارم/ بینم که هنوز و همچنان با او/ در خواب و خیال ماجرا دارم/ این عشق کهن که در دلم باقی است/ بنگر که مرا چگونه مجنون کرد» (همان، ۸۲۰)

شاعر در این اشعار دلی اندوهناک و طبعی غمگین دارد و رنجی جانکاه همواره او را سخت می‌آزارد؛ زیرا دیگر نیک و بد ایام برایش تفاوتی ندارد: «در این دیار غربت ای دل، نشان ره ز چه کس پرسم؟/ که همچو برگ زمین خورده، اسیر پنجه طوفانم/ میان نیک و بد ایام/ تفاوتی نتوانم یافت/ که روز من به شبم ماند/ بهار من به زمستانم/ کجاست باد سحرگاهان، که در صفای پس از باران/ کند به یاد تو ای ایران، به بوی خاک تو مهمانم» (همان، ۸۴۵).

در شعر «آینه دق» نیز نادرپور از غم غریبی خود می‌نالد و مثل شمعی غریبانه می‌سوزد: «شب‌ها که پرپر می‌زند شمع/ با کوله‌بار اشک‌های مرده خویش/ تنها در آن سوی اتاقم/ سیمای درد آلود خود را می‌شناسم/ سیمای من سیمای آن شمع غریبی است/ کز رشک باری می‌کشد برگردۀ خویش/ من نیز چون او در سرایش زوالم/ با کوله‌بار روزهای مرده خویش/ در زیر این بار» (همان، ۲۷۴-۲۷۵). در شعر «پیوند» نادرپور همچون مسافر غریبی است که از شهر و دیار خود دور مانده است و از عزیزان خود آگاهی ندارد؛ اگرچه مدت زیادی در غربت به سر می‌برد، اما هیچ‌کس - حتی دیوارهای شهر که او را می‌شناختند - از آشنایی خود با او دم نمی‌زنند: «من بی‌خبر به راه سفر پا گذاشتم/ آگاهی از نیاز عزیزان نداشتم/ در کوره راه‌های تهی می‌شناختم/ در شهر ناشناخته‌ای پرسه می‌زدم/ دیوارهای شهر مرا می‌شناختند/ اما ز آشنایی خود دم نمی‌زدند/ گویی نقاب ترس به رخساره داشتند» (همان، ۳۱۲-۳۱۳).

آخرین شعر نوستالژیکی نادرپور از مجموعه «زمین و زمان» شعر «زمزمه‌ای در شب» است. نوستالژی و دلتنگی برای میهن در هر سطر این شعر پیداست. شاعر شعر را برای تنهایی و غربت خود در دیار بیگانه سروده است. غم دوری از وطن او را آن قدر دردمند و رنجور ساخته که اگر سرچشمه‌های اشک عالم، ابری به پهنای زمین و اشکی سیل‌آسا به او ببخشند، باز هم نمی‌توانند آتش «درد خاموش» او را فروشانند و غم تلخ او را از خاطرش بزدايند مگر مرگ آید و راه فراموشی‌اش بنماید.

شاعر میهن خود را گهوارهٔ دیرین خود می‌داند و امیدوار است که با لالایی نسیمش کودک‌آسا دیده بر بندد: «کجایی ای دیار دور ای گهوارهٔ دیرین / که از نو تن به آغوش سپارم در دل شب‌ها / به لالایی نسیمت کودک‌آسا دیده بر بندم / به فریاد خروست دیده بردارم ز کوکب‌ها / سپس صبح تو را بینم که از بطن سحر زاید» (همان، ۹۲۳).

۲-۱-۳- نوستالژی دوری از معشوق

یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش نوستالژی، دوری از یار و معشوق است که شاعر را بر آن می‌دارد تا با یادآوری دلدادگی‌هایی که به ناکامی انجامیده در تصاویر شاعرانهٔ خود به توصیف خوشی‌های دوران وصال و حضور در کنار معشوق بپردازد.

نادرپور در وصف لحظه‌های فراق مهارت بسیاری دارد. این تألمات روحی اگرچه در پایان عمرش به دلیل مهاجرت و زندگی در غربت بیشتر دیده می‌شود، اما در اشعار دوران جوانی او نیز مشهود است. شاعر شعر «یاد دوست» را در شهریور سال ۱۳۳۲ سروده است. در این شعر از دوری معشوق و غربتی که بدان گرفتار است، سخن می‌گوید و در پایان بر گذشته حسرت می‌خورد و معشوق را برای خود «آفتاب زندگی» می‌پندارد که او را به هر سویی می‌کشاند:

اینک تو نیز رفتی و بر گور روزها شمعی زیاد روشن خود بر فروختی

ای آفتاب عمر در این وادی غروب هر سو مرا کشاندی و لب تشنه سوختی

(همان، ۱۶۱)

شاعر در شعر «چشم بخت» در دوری از معشوق ناله سر می‌دهد. تقدیر و سرنوشت در نبود معشوق به جای باده، اشک و خون در جامش می‌ریزد. شاعر در این شعر از زمانی یاد می‌کند که دیدگان معشوق همچون ستارگانی شب سیاه او را روشن می‌کردند، ولی سرانجام فروغ این ستارگان دوامی نداشت و روزگار شادی‌اش به پایان رسید:

آسمان حسود بود و چشم بخت من چون ستارگان چشم تو دمید و مرد

بی تو از لبان من ترانه‌ها گریخت بی تو در نگاه من شراره‌ها فسرد (همان، ۲۲۰)

رفتن معشوق شاعر را اندوهگین می‌کند و گذشته‌ای که با او داشته را در مقابل چشمانش پیوسته زنده نگه می‌دارد. گویی خاطرات لذت‌انگیز گذشته مانند یک سایه او را دنبال می‌کند. او همواره از عشق گمشده با حسرت و ندامت یاد می‌کند.

نادرپور در شعر نوستالژیک «کوچه میعاد» از دوری معشوق غمگین است و پس از توصیفی که از شهر و دیگر مناظر طبیعی دارد، به یاد روزهایی می‌افتد که با معشوق سپری کرده و اکنون آن لحظه‌های زیبا و دل‌انگیز را از دست داده است:

کوچه میعاد ما هر شب چون رگی از خون ما پر بود

خنده‌ها طعمی گوارا داشت بوسه‌ها گرم و نفس بر بود (همان، ۳۳۴)

ملال و دل‌تنگی از دوری یار در شعر «چراغی از پس نیزار» نیز به تصویر کشیده شده است. نادرپور در این شعر معشوق را به پرندۀ رنگین آسمان مانند کرده که به آشیانه شاعر فرود آمده است تا بدان رنگ و بویی تازه بخشد، اما حسرت می‌خورد که معشوق در این آشیان دیری نپایید و چون پرتوی از کنارش گذر کرد:

به گاه رفتنت ای میهمان بی غم من خموش ماندم و منقار زیر پر بردم

چو تاج کاج، طلایی شد از طلایه صبح پناه سوی درختان دورتر بردم (همان، ۳۶۰)

تصویری که نادر پور در شعر «برگ و باد» از دوری معشوق بیان می‌کند، بسیار زیبا و دل‌انگیز است:

چراغ شب تار من بودی ای زن دریغا که دیگر چراغی ندارم

مرا یاد تو تندباد بلا شد که جز وحشت از او سراغی ندارم (همان، ۳۷۶)

شاعر از نگاه معشوق سوخته و از خرمن وجود او تنها خاکستری مانده است. او معشوق را مایهٔ حیات و زندگی و هجران و جدایی از او را فرجام زندگی و مرگ می‌داند و خطاب به معشوق می‌سراید:

عزیزا من آن استخوانی درختم که با آخرین برگ خود شاد بودم

مرا آخرین برگ هستی تو بودی دریغا که من غافل از باد بودم (همان، ۳۷۷)

محرومیت و دوری نادرپور از معشوق و اظهار دلتنگی او در شعرهای دیگر او همچون «حماسه‌ای در غروب»، «کتاب پریشان»، «پنجرهٔ خاموش»، «ساحل یادگار»، «از دور و از نزدیک و از دور»، که در وصف معشوق سروده آشکار است.

۲-۱-۴-نوستالژی آرمان شهر

نادرپور پیش از آنکه بخواهد دنیای آرمانی جدیدی را به ما نشان دهد، تصویرگر دنیای واقعی خود است تا شاید مخاطب او با پی‌بردن به زشتی‌های دنیای واقعی، جهانی ایده آل را در ذهن خود مجسم کند. او دنیایی را که در آن زندگی می‌کند، به خاطر جنگ و کشتار و ناله‌های پر از خشم و نفرت دوست ندارد و از تمدن این دنیا پیوسته می‌نالد:

«زمین می‌گدازد در خشمی نهانی / زخمی چو تاریکی شامگاهان / خوش آن لحظه تلخ و آن روز شیرین / که کیفر دهد خشم او بر گناهان / به تنگ آمدم زین همه کینه‌توزی / خوشا زیستن در میان سیاهان / که در خاک و خون غوطه‌ور شد طبیعت / تمدن گر این است کو بربریت؟» (نادرپور، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

نادرپور در شعر «مرثیه‌ای برای بیابان و برای شهر» از دفتر «گیاه و سنگ نه، آتش» نیز جهان پیرامون خود بی‌رحم توصیف کرده است:

«زمین ترخم باران را در چشم‌های کوچک از یاد برده است/ و باد/ چراغ قرمز نارنجی وحشی را/ در کوچه‌های جنگل خاموش کرده است/ از دور تپه‌های پریشان/ بی‌رحمی نهفته ایام را/ فریاد می‌زنند» (همان، ۴۷۴).

شاعر در تصویر آرمان‌شهر خود در جست‌وجوی انسانی آرمانی است تا سنگ‌بنای جهانش را بگذارد. این مضمون در شعر «از میان چناران» از دفتر «از آسمان تا ریسمان» به کمک واژگانی که از دل طبیعت سر برآورده‌اند، اینگونه ترسیم شده است:

کاش سواری ز گرد راه درآید با شنل سرخ و چکمه‌های سیاهش

صبح در الماس چشم او بدرخشد آینه‌ها بشکنند ز برق نگاهش (همان، ۵۱۹)

آنچه درباره آرمان‌شهر نادرپور اهمیت دارد، یأس و ناامیدی او در مدد گرفتن از انسانی است که آفرینشگر دنیای آرمانی اوست:

«من آرزوی یک تن دارم/ تا چشمش از زلال غم‌آلود آسمان/ چیزی به غیر از اشک بجوید/ چیزی شبیه گوهر شادی/ چیزی شبیه سرمه بینایی/ وین خاک بی تماشا را دیدنی کند» (همان، ۵۷۴ - ۵۷۵)

اندیشه ایجاد اتحاد و یگانگی میان محیط طبیعی، زندگی شهری و انسان در مرکز تمام تلاش‌های شاعرانه او قرار گرفته است. تلاقی سه ضلع (طبیعت، زندگی شهری و انسان) را در اشعار «سیگارها»، «یک لحظه زیستن»، «شعر من و شعر باد»، «از من تا خورشید» و «درخت کیوتر» می‌توان مشاهده کرد.

در این شعر اندیشه اتحاد انسان، طبیعت و زندگی شهری، هسته مرکزی شعر را تشکیل داده است:

«دیدم میان خورشید/ این قلب آتشین و بزرگ درخت‌ها/ و قلب کوچک من ارتباطی هست/ دیدم میان نبض من و ذره‌های ریز هوا/ و سیم‌ها/ که ریل صداها و نورها هستند/ و تیک تاک ساعت دیواری/ پیوند ناشناخته‌ای هست/ دیدم از آفتاب جدا نیستم/ از آب و از درخت و از زمین هم» (همان، ۲۸۰)

۲-۱-۵-نوستالژی خاطره جمعی

یادآوری گذشته‌های دور، روزگار باستانی و اساطیری یک قوم، یکی از مؤلفه‌های خاطره جمعی است. گذشته پرشکوه ایران، بازگشت به عهد باستان، دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های بزرگ، در طول تاریخ، الهام‌بخش شاعران بوده است. این دلتنگی نسبت به گذشته‌های دور وقتی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در جامعه شکل گرفته باشد.

نادرپور در اشعارش از گذشته و اساطیر ایران و جهان سخن می‌گوید و دلتنگی‌های خود را نسبت به گذشته‌های دور بیان می‌کند. شعر «گوماتای آسمان» از دفتر «سرمه خورشید» که در سال ۱۳۳۷ سروده شده است، می‌تواند بیانگر احساس دردناک شاعر از استبداد زمان باشد. «گوماتای» معنی از مغان پسر کوروش بود که پس از مرگ وی خود را «بردیا» خواند و بر تخت نشست، اما بزرگ‌زادگان هخامنشی ادعای او را باور نکردند و بر او شوریدند. نادرپور در این شعر آرزو می‌کند که روزی این ابلیس جانشین خدا را از تخت به زیر بکشاند:

یک شب ز تخت عرش فرو می‌کشم تو را ابلیس ای کشنده پنهانی خدا

گر درگمان خلق تو ابلیس نیستی می‌دانم ای خدای پلیدان تو کیستی
(همان، ۲۹۳)

شاعر در شعر «خطبه زمستانی» از دفتر «زمین و زمان» در بیان احساس غم و اندوه خود از روزگار، به توصیف «کوه دماوند» و گذشته پر افتخار آن می‌پردازد و با ذکر نام‌هایی همچون

«قباد»، «زال»، «سیمرغ»، «جمشید» و «ضحاک» که همگی بیانگر اساطیر گذشته ایران هستند، دچار حس نوستالژیک می‌شود و خود را در این کشور تنهاترین صدا می‌بیند که هیچ‌گاه به صدایی نمی‌رسد و از این کوه خموش پاک می‌پرسد:

«ای چهره عبوس زمستانی / ای شیر خشمگین / آیا من از این دریچه قدرت شگفت / بار دیگر،
برآمدن آفتاب را / از گرده فراق تو خواهیم دید؟ / آیا تو را دوباره توانم دید؟» (همان، ۹۱۶)

نادرپور در شعر «شهامت» به خرابه‌های کشور باستانی‌اش می‌نگرد. مشاهده ویرانی‌های سرزمینش او را دلتنگ می‌کند و او به یادآوری خاطرات تلخ تاریخی می‌پردازد؛ آنجا که تخت جمشید مورد هجوم اسکندر و سپاهش قرار می‌گیرد یا زمانی که بیگانگان اعراب و ترکان مغول و ... این کشور را به خاک و خون می‌کشند:

«راستی آیا کدامین دست با این نطع بدفرجام بازی کرد / یا کدامین فاتح اینجا ترکتازی کرد؟ /
از تو می‌پرسم الا ای باد غمگین بیابانی / ای که آواز غربت را در این ویرانه می‌خوانی / آتشی
ناچیز بود آیا که با او دشمنی ورزید؟ / یا زمین در زیر پای شوکت و آبادی‌اش لرزید؟» (همان،
۵۱۲).

در شعرهای نادرپور علاوه بر اساطیر ایرانی، اشاراتی به اساطیر یونانی نیز دیده می‌شود. در شعر «دزد آتش» از دفتر «شعر انگور» او خود را زخمی پیری می‌داند که به زنجیر بسته شده و امید به درمان نیز برایش وجود دارد. نادرپور برای بیان این حس غریب گرفتار تقدیر از اسطوره «پرومته» مدد می‌جوید. «پرومته» یکی از خدایان اساطیری است که به خاطر همنشینی با انسان‌ها مورد خشم و غضب خدایان دیگر واقع شده است:

من مگر آن دزد آتشم که سرانجام خشم خدایان مرا به شعله خود سوخت

بر سر این شکسته تقدیر چارستونم به چارمیخ بلا دوخت (همان، ۲۳۱)

همچنین در شعر «از آسمان تا ریسمان» هنگامی که از نامردمی مردم و روزگار غریبش می‌نالند، به داستان حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) اشاره می‌کند:

«درخت معجزه خشکیده است / و کیمیای زمان آتش نبوت را / بدل به خون و طلا کرده است / و رنگ خون و طلا، بوی کشتزاران را / بدبده‌های های ترانه‌خوان برده است / و آفتاب مسیحی‌های روشنایی نیست» (همان، ۴۹۹)

شاعر در قسمت ابتدایی شعر به درختی که هنگام بعثت حضرت موسی (ع) آتش از شاخه و برگش زبانه کشید، اشاره دارد و در مصراع آخر بیانگر این باور در ادبیات فارسی است که جایگاه خورشید و حضرت عیسی (ع) هر دو در آسمان چهارم است.

۳- نتیجه

نوستالژی یکی از مؤلفه‌های مهم مکتب رمانتیسم است که فرد در آن با مرور خاطرات گذشته دچار غم و اندوه گشته، آرزومند بازگشت به آن روزگاران است. دوری از وطن، هجران و فراق دوست و ... از شاخصه‌های مهم برانگیزنده حس نوستالژی در انسان است. یادآوری خاطرات خوش گذشته موجب جوشش درونی فرد برای نوشتن یا سرودن و بیان احساسات می‌گردد، به همین سبب است که نوستالژی همیشه با خاطره و مرور افکار در گذشته همراه بوده است. اشعار نادر نادرپور نمونه برجسته نوستالژیک یا غم غربت در ادب فارسی است. پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت آمیز آن، بیان غم غربت و دوری از معشوق و ترسیم آرمان شهر و یادآوری گذشته‌های دور، از مهم‌ترین مؤلفه‌های این مکتب در اشعار اوست. یادکردن از دوران کودکی و مرور خاطرات شیرین آن روزگاران در شعر نادرپور جایگاهی ویژه دارد. همچنین دوری از میهن و زندگی در دیار غربت موجب سرایش اشعار برجسته‌ای در دوری از وطن و بیان غم غربت و تنهایی وی شده است. دوری از معشوق و توصیف لحظه‌های فراق به شعر این شاعر معاصر رنگ و بوی تازه‌ای بخشیده است. نادرپور ضمن به تصویر کشیدن دنیای واقعی، دنیای آرمانی و مدینه فاضله خویش را برای مخاطب ترسیم می‌کند. یادآوری گذشته‌های دور و روزگار باستانی و اساطیری ایران و جهان موجب پدید آمدن نوستالژی خاطره جمعی در اشعار این شاعر معاصر گشته است.

منابع

- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- آریانپور، منوچهر. (۱۳۸۰). *فرهنگ پیشرو آریانپور انگلیسی - فارسی*. جلد ۴، تهران: جهان رایانه.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- رضایی، احمد. (۱۳۸۷). «نوستالژی، دل‌تنگی و حسرت عارفانه در شعر سال‌های نخستین پس از جنگ تحمیلی»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۲۲، پیاپی ۱۳۶، صص ۴۲-۴۶.
- سه‌یر، رابرت؛ لووی، میشل. (۱۳۸۳). «رمانتیسیم و تفکر اجتماعی»، *ارغنون*، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۷۴.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۶۶). *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، تهران: نگاه.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۵). *آسیب‌شناسی روانی*، چاپ ششم، تهران: رشد.
- شریفیان، مهدی؛ تیموری، شریف. (۱۳۸۵). «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی»، *کاوش‌نامه*، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۳۳-۶۲.
- عالی‌عباس‌آباد، یوسف. (۱۳۸۷). «در غم غربت شعر معاصر»، *گوهر گویا*، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰.
- میرمقتدایی، مهتا. (۱۳۸۷). «معیارهای سنجش شکل‌گیری، ثبت و انتقال خاطرات جمعی در شهر تهران»، *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۳۷، صص ۵-۱۷.

میلانی، فرزانه. (۱۳۶۸). «پرومته و غربت»، *ایران نامه*، شماره ۲۹، صص ۱۱۶-۱۲۴.

نادرپور، نادر. (۱۳۸۱). *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۳). *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*، ترجمه محمدعلی امیری، چاپ سوم، تهران: علمی فرهنگی.

Archer, J., Ireland, J., Amus, S. L., Board, H., & Currid, L. (1998). Duration of Home sickness scale, *British Journal of Psychology*, 89-205.

Hornby, A. S. (2005). *Oxford Advanced Learner's Dictionary of current English press Sixth edition*: Oxford, university.

Tilburg, M. A. L. (1997). The psychological context of homesickness. In M. A. L. Vanilborg & A. J. J. M. Vingerhoets (Eds), *psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, 39. Tilburg university press .

پژواک جامعه و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی